



پیغام عشق

قسمت دویست و هشتاد و چهارم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۶۲ گنج حضور

قسمت اول

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۳

هزار ابر عنایت بر آسمانِ رضاست

اگر ببارم از آن ابر بر سرت ببارم

ای انسان، هزاران ابر توجه و برکات من، بر آسمان رضا و پذیرش تو می بارد، اگر کرم و رحمتم را بر سر تو ببارم از آن ابر رضا می بارم؛ به عبارتی همه چیز بستگی به انسان دارد که چه قدر با پذیرش اتفاق این لحظه و حس رضایت، خود را شایسته دریافت الطاف خداوند می کند. [مولانا تأکید می کند که اگر کسی فضا را باز کند و رضا داشته باشد، مورد توجه و عنایت ایزدی قرار می گیرد.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۶

عکس، چندان باید از یارانِ خوش

که شوی از بحر بی عکس، آب کش

ای انسان، از انعکاس و ارتعاش انرژی یاران عاشق و به حضور زنده شده، آن قدر باید ذوق و معانی در روح و جان تو منعکس شود که تو دیگر به مرحله بی نیازی برسی و از بحر بی عکس یعنی از زندگی و عدم، بدون واسطه و تقلید آب معانی، برکت و شادی بی سبب بکشی.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۷

عکس، گاؤل زد، تو آن تقلید دان

چون پیایی شد، شود تحقیق آن



در ابتدای کار روی خود اگر حال خوب و ذوقی در تو منعکس شد، آن را تقلید بدان. و چون آن حال و ذوق با فضاگشایی و مرکز عدم پی‌درپی به تو رسید آن دیگر مرتبه تحقیق است و تو در بحر یکتایی، مرکز عدم، ریشه دوانده و زنده شده‌ای.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۸

تا نشد تحقیق، از یاران مبر

از صدف مگسل، نگشت آن قطره، در

تا وقتی که فضای درون به اندازه کافی باز نشده و بی‌واسطه به بحر بدون انعکاس، خدا، نرسیده و محقق نشده‌ای از یاران عارفی چون مولانا جدا مشو؛ زیرا تا وقتی که قطره باران به مروارید تبدیل نشده نباید صدف را ترک کند، اگر سکوت کرده و فضا را باز کنیم خداوند کشت اول، که در ما کاشته شده است را به مروارید حضور تبدیل می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۹

صاف خواهی چشم و عقل و سمع را

بردران تو پرده‌های طمع را

*سمع: گوش

*طمع: حرص؛ آز

اگر می‌خواهی چشم و عقل و گوش تو صاف باشد، یعنی به‌وسیله عدم بینی، با عقل عدم خردورزی کنی و با آن بشنوی، این پرده‌های همانیدگی، حرص و طمع را پاره کن و دور بینداز.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۵

هوی‌هوی باد و شیرافشان ابر



در غم ماآند، یک ساعت تو صبر

*هوی: صدا

صدای باد و منظره بارش ابر یعنی دم خدا و نیروی شفا بخش و برکت زندگی به فکر ما هستند، خدا می خواهد به ما کمک کند؛ پس مدتی صبر کن و فضا را بگشا.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۵۹

گفت: بهر شاه، مبذول است جان

او چرا آید شفیع اندر میان؟

ندیم شاه گفت: در راه شاه، در راه زنده شدن به خدا، باید جان من ذهنی را نثار کرد، اما او (عمادالملک) چرا باید شفاعت کند و اجازه ندهد تا من ذهنی به کلی متلاشی شود؛ آن هم وقتی شاه، خدا، می خواست من ذهنی مرا بکشد و مرا به خودش زنده کند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۶۰

لی مع الله وقت بود آن دم مرا

لا یسع فیهِ نبیُّ مُجتَبی

برای من لحظه فنا وقتی بود که در این لحظه با فضا گشایی با خدا یکی و تنها باشم، به نحوی که هیچ پیامبر برگزیده ای و هر چیزی که ذهن نشان می دهد، در آن مقام یا آن حالت بین من و خدا ننگد.

یعنی بین من و خدا هیچ فاصله ای نباید باشد، وقتی زندگی با قانون قضا اتفافی را برای من به وجود می آورد، باید تسلیم شده، مرکز عدم را حفظ کنم و از کسی کمک نگیرم.



«لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسْعُنِي فِيهِ مَلَكٌ مُقْرَبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ!»

«برای من در خلوتگاه با خدا، وقت خاصی است که در آن هنگام نه فرشته مقرب و نه پیامبر مرسل، گنجایش صحبت و انس و برخورد مرا با خدا ندارند.»

[وقتی فضا را باز کرده و با خدا یکی می شوم، هیچ کس آن وسط جایی نداشته و نباید وارد شود].

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۴۸

جَهْدِ پِیغَمْبَرِ بَه فَتْحِ مَكَّه هِم

کِی بُودِ دَر حُبِّ دُنیا مَتَهَم؟

*حُب: دوستی، محبت

تلاش و سعی پیامبر (ص) برای فتح مکه، کی به دوستی و گرایش به مال دنیا و همانندگی‌ها متهم می شود؟ یعنی هیچ گاه نبوده است که پیامبر (ص) به خاطر قدرت طلبی، پول، مقام، کشورگشایی و امیال نفسانی مکه را فتح کرده باشد. [مرکز ما که به وسیله همانندگی‌ها اشغال شده است، مرکز کفر است، من مرکز م را با فضاگشایی فتح می کنم و به خاطر زیاد شدن همانندگی فتح نمی کنم، زیرا با این کار کمک، عنایت و جذبه خدا باطل می شود.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۴۹

آن که او از مخزنِ هفت آسمان

چشم و دل بر بست روز امتحان

پیامبر (ص) و یا هر انسانی، از مخزن هفت آسمان، یعنی هر چیزی در جهان که ذهن نشان می دهد، این لحظه که خدا او را امتحان می کرد، چشم و دلش را بست و آن‌ها را در مرکزش گذاشته و خطا نکرد. [خداوند در این لحظه ما را امتحان می کند تا ببیند آیا ما فضا را باز کرده و به او نگاه می کنیم یا فضا بندی کرده و همانندگی‌ها را در مرکزمان می گذاریم.]



قرآن کریم، سوره نجم (۵۳)، آیه ۱۷

«مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى؛»

«چشم خطا نکرد و از حد درنگذشت.»

[فضا را باز کرده مرکز را عدم کرد و همانیدگی جدید در مرکزش قرار نداد].

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۵۰

از پی نَظَّارَةً او، حُور و جان

پُر شده آفاقِ هر هفتِ آسِمان

برای تماشای او حور و جان یعنی هرچیزی که طالب زیبایی و جان بود، همه افق‌های این جهان و آسمان‌ها را پُر کرده‌اند، یعنی کسی که فضا را باز می‌کند از دل او هزاران ترجمان به بیرون پخش می‌شود که مورد استفاده همه باشندگان است و هرچیزی در بیرون می‌خواهد برکتی را از او بگیرد؛ زیرا او به زندگی زنده شده و آن فضای گشوده شده بسیار پربرکت است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۵۱

خویشتن آراسته از بهر او

خود ورا پرورایِ غیرِ دوستِ کو؟

حوریان بهشتی و همه انسان‌ها خود را برای آمدن و جلب توجه آن حضرت آراسته بودند، اما او را غیر از دوست که در این جا رمز خداست، میل و پروا کجا بود؟

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۵۲



آن چنان پُر گشته از اِجَالِ حق

که در او هم ره نیابد آلِ حق

* اِجَال: بزرگواری

حضرت رسول در شب معراج یعنی شبِ ذهن که همان فضاگشایی و تبدیل شدن به بی‌نهایت خداست از شکوه و جلال حضرت حق، خدا آن چنان پُر و لبریز گشته بود که حتی آلِ حق، یعنی انسان زنده شده به بی‌نهایت خدا نیز در آن فضای گشوده شده راه نیابد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۵۳

لَا يَسْعَ فِينَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ

وَالْمَلِكُ وَالرُّوحُ أَيْضًا فَاعْقِلُوا

در میان ما، یعنی در میان پیغمبر و خدا هیچ پیامبر مرسلی نمی‌گنجد و نیز فرشته و روح، پس خردورزی کنید. [اگر توجه ما هنوز به جهان بیرون است و از دیگران کمک می‌خواهیم، فضاگشایی ما درست نیست.]

حدیث

«لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسْعُنِي فِيهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ».

«مرا با حق تعالی لحظاتی است که هیچ فرشته مقرب و پیامبری با من در آن نمی‌گنجد.»

[ما باید با فضاگشایی از هیچ چیزی غیر از خدا کمکی نخواهیم و گرنه فضاگشایی ما درست نخواهد بود].

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۵۴

گفت: ما زاغیم، همچون زاغ، نی



مستِ صَبَاغِیم، مستِ باغ، نی

*صَبَاغ: رنگرز

مولانا از قول حضرت رسول می گوید: ما مصداق آن آیه قرآن هستیم که می فرماید: «چشمِ خطا نکرد و از حد درنگذشت.» جمال خدا را بی هیچ لغزش و خطایی مشاهده می کنیم و ما هم چون زاغان، من های ذهنی در پی طعمه های بی ارزش در جاهای کثیف نمی گردیم و من ذهنی نداریم، بلکه ما مستِ رنگرز حقیقی، خدا، هستیم که همه هستی را به رنگ های گوناگون درآورده است و هر لحظه تجلی تازه ای می کند و مست باغ (جهان بیرون) که آفریده شده و با ذهن دیده می شود، نیستیم و به آفریننده و آفریدن نظر داریم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۵۵

چون که مخزن های آفلاک و عقول

چون خسی آمد بر چشم رسول

برای این که مخازن آسمان ها و عقل ها یعنی هرچیز مادی و معنوی که از آسمان های باز شده و عقل ها در بیرون منعکس می شود، در نظر حضرت رسول (ص) مانند خَس و خاشاک، حقیر و ناچیز بود. [وقتی فضا را باز کرده و با خدا یکی می شویم هر چیزی که ذهن نشان می دهد در نظر ما بی ارزش می شود و چهار خاصیت عقل، هدایت، حس امنیت و قدرت را از زندگی می گیریم].

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۵۶

پس چه باشد مگه و شام و عراق

که نماید او نبرد و اشتیاق؟



شهر مکه، شام و عراق چه ارزشی دارد که ایشان (پیامبر) بر سر به دست آوردن آن‌ها جنگ کند و به آن علاقه و اشتیاق نشان دهد؟ [اگر ما می‌گوییم من فضا را باز کرده و تسلیم می‌شوم تا دردهایم تمام شود، این راه اشتباه و حرف من‌ذهنی است و ما نمی‌خواهیم به خدا زنده شویم. منظور اصلی از آمدن ما به این جهان، زنده شدن به بی‌نهایت خدا و آگاه شدن از ابدیت او در این لحظه است.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۵۷

آن گمان و ظن منافق را بُود

کو قیاس از جان زشتِ خود کُند

آن فکر و گمان بد را در حق حضرت رسول فقط من‌ذهنی منافق می‌کند، که برحسب همانیدگی‌ها می‌بیند؛ زیرا او کوشش و جهد پیامبر (ص) را با من‌ذهنی زشتِ خود و همانیدگی‌هایش قیاس می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۵۸

آبگینه زرد چون سازی نقاب

زرد بینی جمله نور آفتاب

برای مثال، اگر شیشه زرد رنگ را برابر چشمانت نقاب بسازی و از پشت آن به خورشید نگاه کنی، نور آن را تماماً زرد خواهی دید، یعنی اگر همانیدگی و چیزهای آفل در مرکزت باشد، برحسب آن‌ها می‌بینی و فکر و عمل می‌کنی.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۵۹

بشکن آن شیشه کبود و زرد را

تا شناسی گرد را و مرد را



اینک آن شیشه و عینک‌های کبود و زرد همانیدگی را بشکن و از خود دور کن، تا غبار و گردِ من‌ذهنی و همانیدگی‌ها را از مرد یعنی انسانی که از دردها جدا شده و به حضور زنده شده است، بازشناسی و تفاوت آن را بدانی.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۶۰

گردِ فارس، گردِ سرافراشته

گرد را تو مردِ حق پنداشته

به‌عنوان مثال، سوارکار که می‌تازد، گرد و غبار، پیرامون او را فرا می‌گیرد، ولی تو چون قدرت تشخیص درست نداری، گمان می‌کنی که آن گرد و غبار، همان سوارکار است. یعنی در اطراف سوار، که نماد خدایت درون ماست و ما امتداد او هستیم، گردِ من‌ذهنی، درد و همانیدگی‌ها بلند شده است. به‌طوری‌که ما خدا را در درونمان نمی‌بینیم و گرد و خاک‌های من‌ذهنی، هم‌هویت‌شدگی و دردها را، خدا می‌پنداریم و آن‌ها را می‌پرستیم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۶۱

گرد دید ابلیس و گفت: این فرع طین

چون فزاید بر من آتش جبین؟

*طین: گل.

*جبین: پیشانی، «آتش جبین» کنایه از سرخ‌رو.

ای من‌ذهنی ظاهربین، حال تو مانند حال آن شیطان ملعون است که به‌خاطر این‌که هشیاری جسمی داشت گرد، یعنی جسم، چهاربعد و همانیدگی‌های آدم را دید ولی بی‌نهایت خدا را در درون او ندید و خودش را با او مقایسه کرد و گفت: چگونه این گل که وجودی فرعی دارد بر من آتش رخسار برتری دارد؟

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۶۲



تا تو می بینی عزیزان را به شر

دان که میراثِ بلیس است آن نظر

ای من ذهنی صورت بین، اگر تو عزیزان و شاهانی مثل مولانا که به بی نهایت و ابدیت خدا زنده شده اند را من ذهنی می بینی و خیال می کنی که آن ها هم مانند تو به دنبال مقام، هوی و هوس و زیاد کردن همانیدگی ها بوده اند، بدان که آن طرز دید و نظر تو میراثِ ابلیس است، تو وارثِ ابلیس هستی و حقیقت وجودی انسان، زنده شدن به بی نهایت و ابدیت خدا را نشناخته ای.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۶۳

گر نه فرزندِ بلیسی ای عنید؟

پس به تو میراثِ آن سگ چون رسید؟

*عنید: معاند، ستیزه گر.

ای ستیزه گر، اگر تو من ذهنی نداشته و فرزند ابلیس نیستی، پس میراثِ آن سگ، که دیدن برحسب جسم و همانیدگی ها است، چگونه به تو رسیده است؟ [هشیاری جسمی و دیدن برحسب همانیدگی ها، ما را به ابلیسیت نزدیک می کند، باید فضا را باز کنیم تا بتوانیم مرکزمان را تسخیر کنیم و این به خاطر چیزهای این جهانی نمی تواند باشد.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۶۴

من نیم سگ، شیرِ حقم، حق پرست

شیرِ حق آن ست کز صورت پرست



من سگ، یعنی از جنس ابلیس نیستم، من شیر خدا و حق پرست هستم و با فضاگشایی خدا را عبادت می‌کنم و در مرکز هم‌انیدگی، باور، فکر نبوده و فقط خدا است. شیر حق کسی است که از صورت، یعنی از هشیاری جسمی رسته است. [هر انسانی که فضا را باز می‌کند و بین خودش و خدا کسی را راه نمی‌دهد، سگ و از جنس ابلیس نیست].

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۶۵

شیر دنیا، جوید اشکاری و برگ

شیر موی، جوید آزادی و مرگ

شیر این دنیا یعنی من ذهنی، دائماً به دنبال شکار، برگ و نوای این دنیایی می‌گردد؛ اما شیرخدا، شیر مولا، هر لحظه می‌خواهد که نسبت به من ذهنی بمیرد و به صورت حضور آزاد شود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۶۶

چون که اندر مرگ بیند صد وجود

همچو پروانه بسوزاند وجود

چون شیر حق در مرگ نسبت به من ذهنی و هم‌انیدگی‌ها، وجودهای بی‌شمار می‌بیند و می‌داند که وجود در مرکز عدم است؛ بنابراین دائماً هم‌چون پروانه دور شمع عدم می‌گردد و با شعله عشق و عدم وجود ذهنی خود را می‌سوزاند و اجازه نمی‌دهد که هیچ‌کس یا هیچ‌چیزی، در هر مقامی هم که باشد، به مرکز او راه یابد و از کسی هم کمک نمی‌گیرد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۶۱

من نخواهم رحمتی جز زخم شاه

من نخواهم غیر آن شه را پناه



من هیچ رحمتی غیر از زخم و ضربه شاه (خدا) که به همانیدگی هایم برخورد می کند نمی خواهم و هیچ پناهی غیر از پناهگاه او نمی خواهم و خود را به او سپرده‌ام.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۶۲

غیر شه را بهر آن لا کرده‌ام

که به سوی شه توّلاً کرده‌ام

*توّلاً: دوستی کردن، دوستی و محبت

من بدان جهت همه جهان، هر چیزی که ذهن نشان می دهد را در برابر شاه (خدا) نفی کرده‌ام که دوستی، هدایت و ولایت او را برگزیده و می خواهم با او دوست شوم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۶۳

گر ببرد او به قهر خود سرم

شاه، بخشد شصت جان دیگرم

اگر شاه سر من ذهنی مرا از روی خشم و قهر با درد زیاد ببرد و من درد هشیارانه بکشم، هم او هزاران جان دیگر به من می بخشد، پس نسبت به همانیدگی ها و من ذهنی ام می میرم و به او زنده می شوم.

حدیثِ قدسی

قال الله تبارک و تعالی:

«مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي، مَنْ وَجَدَنِي عَرَفَنِي وَ مَنْ عَرَفَنِي أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَحَبَّنِي عَشَقَنِي وَ مَنْ عَشَقَنِي عَشَقْتُهُ وَ مَنْ عَشَقْتُهُ قَتَلْتُهُ وَ مَنْ قَتَلْتُهُ فَعَلِي دِيَّتُهُ وَ مَنْ عَلِي دِيَّتُهُ فَأَنَا دِيَّتُهُ.»



(خداوند فرمود): هر کس مرا طلب کند، [یعنی فضا را باز کند] مرا می‌یابد، و هر که مرا بیابد، مرا می‌شناسد، و هر که مرا بشناسد، مرا دوست دارد و هر کسی مرا دوست بدارد، عاشقم می‌شود و هر که عاشقم بشود، عاشقش می‌شوم و هر کس را که عاشقش بشوم، او را می‌کشم و هر کس را بکشم، دیه او به گردن من است و هر کس که به گردن من دیه دارد، من خودم دیه او هستم.»



با درود

ریشه و منشاء تمام آفات و کژبینی‌های ما هم‌هویت شدن با چیزها و وضعیت‌های آفل است و مجموع همانیدگی‌های ماست که در نهایت من‌ذهنی‌مان را تشکیل می‌دهد.

به محض این‌که با چیزی هم‌هویت می‌شویم ناچاریم از پشت عینک همان چیز به جهان نگاه کنیم و چون همانیده شدن هم‌زمان موتور حرص را نیز در ما روشن می‌کند، در نتیجه چشم باطنمان غلط‌بین و دچار اشتباهات فاحش می‌شود:

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۳۹

حرص آدم چو سوی گندم فزود

از دل آدم سلیمی را ربود

پس از همانیدگی قوه‌ی تشخیص و تمییزمان مخدوش می‌شود و در نتیجه قدرت شناخت درست چیزها و وضعیت‌ها را از دست می‌دهیم:

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۴۱

کژدم از گندم ندانست آن نفس

می‌برد تمییز از مست هوس

این‌که ما بارها و بارها پذیرای حيله و وعده‌های پوچ من‌ذهنی می‌شویم و خود را در آینده‌ای موهوم گم می‌کنیم، ریشه در همانیدگی دارد و این یک بیماری عمومی است:

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۴۲

خلق، مست آرزواند و هوا



زان پذیرا اند دستان تو را

انسانی که دچار بیماری هم‌هویت شدگی است به مرور ذائقه‌ی باطنی خود را از دست می‌دهد و از همین روی توانایی تشخیص غذای پاک از مسموم را ندارد:

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۳۷

دل مگر رنجور باشد بد دهان

که نداند چاشنی این و آن

با توجه به ابیات یاد شده به این نتیجه می‌رسیم که اگر صدها کتاب عرفانی و روانشناسی بخوانیم و دست به همانندگی‌های خود نزنیم راه به جایی نبرده و بیماری‌مان همچنان پا برجا خواهد ماند. لذا تنها راه خلاصی و احیای قوه تمییز و ذائقه‌ی باطنی، پاکسازی مرکزمان از هم‌هویت شدگی‌هاست.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۳۸

چون شود از رنج و علت دل سلیم

طعم کذب و راست را باشد علیم

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۵۵

چاشنی گیرِ دلَم شد با فروغ

راست را داند حقیقت از دروغ

با احترام

فرهنگ از رشت



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com